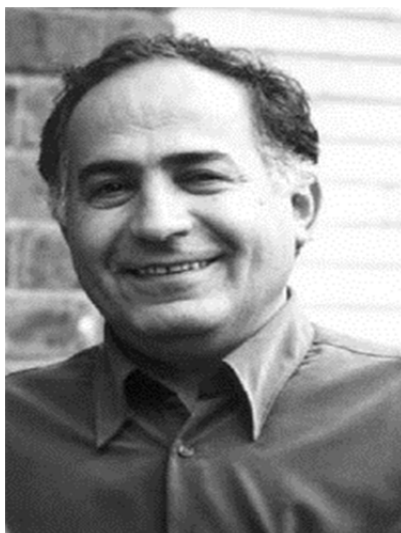


زمینه‌های اجتماعی و تاریخی شکل‌گیری کومه‌له، گفتگوی اشتراک با ایرج فرزاد

اظهار نظرات فراوان و روایات متفاوت و گاه متناقضی در رابطه با تاریخ و منشا سیاسی و فکری و سازمانی "کومه‌له" وجود دارند. ۲۶ بهمن، روز اعلام فعالیت علنی کومه‌له، ما را بر این داشت تا گفتگویی داشته باشیم با شما (ایرج فرزاد) از اعضای سابق رهبری این سازمان.

-در اظهار نظرهایی که در سایتها و نشریات مختلف در رابطه با شکل‌گیری کومه‌له موجود بود چند تاریخ وجود داشت یکی بهمن ۱۳۵۷ یکی سال ۱۳۴۸ و در تعدادی از نوشته‌ها به قبل‌تر از سال ۱۳۴۸ اشاراتی شده بود. کدام تاریخ واقعی است و شما این تاریخ را چگونه توضیح می‌دهید؟



ایرج فرزاد: پانز سال ۱۳۴۸ مقطعی است که در آن تعدادی از روشنفکران انقلابی که بخش عمده آنها در دانشگاهها و مدارس عالی تهران به تحصیل مشغول بودند، تصمیم گرفتند فعالیتهای خود را به شکل سازمان یافته ادامه بدهند. جهت‌گیری اساسی فعالیت آنها با توجه به شیوه‌های جدید "میلیتانت" که در قبال "سازشکاری" و فرصت‌طلبی و پاسیفیسم حزب توده به شکل فعالیت‌های چریکی (در ادامه با نام سازمان فدائیان خلق ایران) ظاهر شد، تاکید بر "ضرورت تشکیل حزب کمونیستی طبقه کارگر" و "اتکاء به توده‌ها" و رد تنوریهای کانون جنگ چریکی و مشی "جدا از توده‌ها" و تزه‌های "رژیم دبره" بود. ادبیات مورد استفاده در جمع‌ها و محافل آن "تشکیلات"، عمدتاً آثار لنین و مرزبندی‌های او با "اکونومیسم و نارودنیسم" بود. اکثر کتابها و نوشته‌های قابل دسترس در دوانری که ادبیات "قاچاق" را حفظ کرده بودند، و از میان آنها مهمترین آثار لنین از جمله: "چه باید کرد؟"، "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی"، "یک گام به

پیش دو گام به پس"، "دولت و انقلاب"، "چپ روی بیماری کودکی کمونیسم" و ... در محافل دست نویس و با استفاده از کاربن تکثیر میشدند. بعلاوه در شکافی که بین کمونیسم شوروی و کمونیسم مائوئی چین ایجاد شده بود، موضع آن محافل "ضدرویزیونیسم" مخصوصاً "رویزیونیسم خروشچفی" با رویکرد دفاع آن رویونیسم از "دولت تمام خلقی" و "راه رشد غیر سرمایه داری" بود. با اینهمه آن سازمان هنوز تا مقطع اولین تجمع اعضاء خود در زمستان ۵۷، هیچ تظاهر بیرونی نداشت و در همین مقطع هم اعلامیه های خود را با عنوان "هم میهنان مبارز" منتشر میکرد و با تصمیمات آن نشست بود که نام "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران" را برای خود انتخاب کرد. با این حال حتی تا مقطع کنگره دوم کومه له"، نیمه اول فروردین سال ۶۰، کومه له فاقد برنامه و اساسنامه، که بنا به تعریف ارکان پایه ای و مشخصه هر نوع "سازمان" و یا حزب است، بود.

در جریان جشن های "۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی"، در ۲۳ یا ۲۴ مهر ماه سال ۵۰ در شهر سنندج اعلامیه ای توسط ما نوشته و پخش شد که شروع آن از یک شعر "فرخی یزدی" برگرفته شده بود و هیچ نام و امضائی پای آن نبود. این تنها اعلامیه و تنها ابراز وجود سیاسی "تشکیلات" در طول دوره فعالیت "مخفی" اش بود. از رفقای جان باخته تا جایی که خاطره ام یاری میکند، صدیق کمانگر، عطا رستمی، فواد مصطفی سلطانی و جمیل زکریائی در دست نویس و پخش آن اعلامیه شرکت داشتند. روز ۲۶ بهمن سال ۵۷ که رفیق "محمدحسین کریمی" در جریان حمله برای خلع سلاح شهربانی سقز، زخمی و سپس جان باخت، آن سازمان با آن نام موجودیت علنی خود را اعلام کرد. از پائیز سال ۱۳۴۸ و تا این مقطع، آن جمع متشکل به شکل "درونی"؛ یا "تشکیلات" و یا "روشن-فکران" نامیده میشد. از طرف دیگر در سیر بحران انقلابی سال ۵۷ نویسندگان اعلامیه های "هم میهنان مبارز" در کردستان بطور فعال در راس مبارزات مردم برای بزیر کشیدن رژیم شاه قرار داشتند و در برابر جریانات مذهبی ای چون "مکتب قرآن" داعیه رهبری داشتند و این موضع را با پیشرو بودن خود در آن دوران انقلابی در ذهن مردم تثبیت کرده بودند. بنابراین به عنوان "کومه له" و تحت این نام، سازمان مذکور در واقع و به معنی کامل آن محصول همین دوران بحران انقلابی است. آنچه که کومه له را به عنوان یک سازمان معتبر به جلو صحنه سیاست کردستان و ایران پرتاب کرد، نقش آن سازمان و کل لایه کادری آن در دوره ای انقلابی و بحران انقلابی ۵۷ است که با کشتارهای سیاسی سال ۶۰ در واقع آن دوره بسته میشود. کومه له حاصل روی آوری خیل وسیع کمونیستهای جوان و کارگران کمونیست به تشکیلاتی بود که در دوره قبل از سال ۵۷، ناشناخته و مخفی کار و فاقد یک نام معین و فقط متشکل از تعدادی انگشت شمار روشنفکر انقلابی و یا چند "زندانی سیاسی" زمان شاه در فاصله سال ۵۳ تا ۵۷ بود.

چند فاکتور و رویداد و مواضع مهم سیاسی این حقیقت را روشن ترمیکند:

۱- در مقابل "شخصیت" هائی چون احمد مفتی زاده و مکتب قرآنی ها، در همان دوره رویارویی مردم با رژیم شاه، چهره های پشت اعلامیه های "هم میهنان مبارز" در هیات افراد و شخصیتهای مشهور و مورد اعتماد، برای مردم شناخته شده بود. قبل از تصرف

قدرت توسط جریان‌های اسلامی در تهران، شکاف و جدال بر سر هژمونی بر مبارزه مردم در کردستان و بخش‌هایی از کرمانشاه و آذربایجان ایجاد شده بود و شخصیت‌های "کمونیست" و "چپ" که با "تشکیلات" تداعی میشدند، در برخی از شهرهای مناطق کردستان و کرمانشاه و آذربایجان از جمله سنندج، مریوان، کامیاران، سقز، بانه، دیواندره، پاوه و نوسود و اورامانات و تا حدی بوکان و سردشت و نقده و پیرانشهر و اشنویه و به درجه کمتری مهاباد که مرکز سنتی ناسیونالیسم کرد بود، در ذهنیت جامعه نفوذ چشمگیری داشتند و از قابلیت جابجایی نیرو در مقیاس وسیع برخوردار بودند.

۲- رویدادهای نوزده سال ۵۸ سنندج، که در راس آن شخصیت معروفی چون صدیق کمانگر قرار داشت و تقریباً کل شورای انقلاب جمهوری اسلامی، از جمله رفسنجانی، طالقانی، بنی صدر و بهشتی، را برای "مذاکره" به سنندج کشاند، به پشت گرمی همان سازمان که در آن روزها دیگر با نام "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران" فعالیت داشت، انجام شد. این رویداد پر تحول که نشان میداد به همت و درایت و با اراده یک عده مشهور به کمونیست، "انقلاب" ادامه دارد، نقش عظیمی در معرفی سازمانی که در دل آن تحولات بوجود آمده بود، داشت.



۳- رویداد ۲۳ تیر سال ۵۸ شهر مریوان که طی آن رفقای کومه له در راس سازماندهی تظاهرات برای خلع سلاح اولین مقر سپاه پاسداران متشکل از "پیشمرگان کرد" مکتب قرآن قرار گرفتند، اتفاق مهم دیگری بود که به دنبال خود "کوچ تاریخی" مردم مریوان را به دنبال داشت که ابتکار آن هم در دست رفقای "کومه له" بود.

۴- پس از فرمان یورش خمینی در ۲۸ مرداد همین سال، کومه له اطلاعیه ای به نام "خلق کرد در بوته آزمایش" صادر کرد که در آن متعهد شده بود که تمام امکانات و نفوذ خود را برای سازماندهی یک مقاومت همه جانبه با آن یورش وسیع، بکار خواهد گرفت. محتوا و نکات این اعلامیه در نشست سه نفری متشکل از رفقای جان باخته فواد

مصطفی سلطانی، دکتر جعفر شفیعی و من مورد بحث قرار گرفت و با انشای جعفر شفیعی و من منتشر شد. آن تعهد با تمام قوا از جانب کومه له و نیروی مسلح آن و به پشتیبانی مردم به تحقق پیوست و رژیم اسلامی ناچار از عقب نشینی از شهرها و روی آوری دوباره به "مذاکرات" شد. نتایج این مقاومت سرسختانه این بود که در کردستان و بخشی از آذربایجان تا مقطعی که "بنی صدر" تا خواباندن "غانله" کردستان "پوتین" هایش را از پا در نیاورد" یک فضای باز و آزاد سیاسی حاکم بود و محل نیرو گرفتن و قدرت گیری مردم و تشکل های آنان، از جمله تشکل مردم همه محلات زندگی تحت نام "بنکه" ها حاکم بود.

به نظر من یکی از منابع اورجیتال برای شناخت "کومه له" و ریشه های واقعی عروج آن در متن کشاکشهای آن دوره برآمد انقلابی، مصاحبه ای است که ۲۸ سال پیش با صدیق کمانگر انجام شده است. متن پیاده شده این مصاحبه موجود است و در این آدرس قابل مراجعه است:

<http://www.iraj-farzad.com/۰۹/۲۰۱۱/post/۲۰۹.html>



بعلاوه رویدادهای مهمی که توجیه لشکر کشی با صدور فرمان هجوم خمینی به کردستان بود، حول مسائلی بود که با تحصن "قوری قلعه" در پاره اتفاق افتادند. این رویدادها گوشه های کمتر اشاره شده تاریخ عروج کومه له و نقش یک تشکیلات کمونیست در رهبری سیاسی جامعه را در تاریخ ثبت کرده است. نگاه به مطلبی توسط یکی از فعالین آن دوره (عبداله شریفی) هم مستندات زنده ای در باره کومه له و تاریخ واقعی این سازمان بدست میدهد. به این آدرس مراجعه کنید:

<http://www.a-sharifi.com/?p=۵۳>

از شرح مفصل تر تغییر و تحولات در ذهنیت مردم و در باور مردم به قدرت خود که همگی با فعال شدن یک سازمان "کمونیست" ممکن شد، خودداری میکنم و خوانندگان را به رجوع به منابع کتبی و جدلهای ثبت شده که اکثر آنها در سایت های اینترنتی قابل دسترس شده اند، دعوت میکنم. فقط بر این حکم مجددا تاکید میکنم که آنچه "کومه له" نام گرفت، بدون در نظر گرفتن آن پایه مادی و اجتماعی و نقش شخصیت ها و لایه انسانی و سازمانی جمعی که قبل از آن تحولات یک سازمان مخفی و ناشناخته بود، بی معنی است. در یک کلام کومه له، محصول تحولات انقلابی سال ۵۷ و محصول تحرک

طبقه کارگر و "رنجبران" و "زحمتکشان" جامعه سرمایه داری ایران و دخالتگری سیاسی "کمونیست" های جنبش این طبقه در تداوم آن دوران تلاطم اجتماعی تا مقطع سرکوبهای خونین سال ۶۰ است.

یک نکته را در مورد مفهوم "کومه له" توضیح بدهم. کومه له در واقع در زبان کردی به معنی "سازمان" است. اما آن بخش از سوال شما که میگوید: ("برخی" ریشه "کومه له" را حتی قبل از سال ۴۸ ذکر کرده اند)، توضیح و در عین حال زمینه های خود را دارد.

در دوره "قاضی محمد" یعنی در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ سازمانی به نام "کومه له ژ. ک" (سازمان احیاء کرد) تشکیل شده بود که یک سکت ارتجاعی و دهقانی و بشدت مذهبی و در واقع سلف سیاسی "حزب دمکرات کردستان ایران" بود. با توجه به پیشینه خانوادگی یکی از کادرهای قدیمی تر در "جمهوری مهاباد"، بطور پوشیده کوششی به عمل آمده بود که نام "کومه له" برخاسته از دوران بحران انقلابی سال ۵۷ را به نوعی به یک تاریخ ناسیونالیسم کرد و در بهترین حالت تعلق به "جنبش کردستان" و در این مورد به همان "کومه له ژ. ک" متصل کنند. چنین تلقی ای در ذهنیت خاموش و نگفته و جدالهای درونی همان نفر ذخیره شد تا شرایط برای مصادره ناسیونالیستی نام کومه له، با به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در سایه دکترین "نظم نوین" بوش پدر و بمباران بغداد به بهانه حمله رژیم بعث به کویت در سال ۱۹۹۱ فراهم شد. اگر کومه له واقعی محصول انقلاب ۵۷ در ایران و محصول تحرک طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری ایران و کردستان؛ و بازتاب اراده یک عده انقلابی متشکل و کمونیست برای "ادامه انقلاب" ۵۷ است، مصادره ناسیونالیستی و "کردی" و اتنیکی و "فدرالیست و قومی خواه" کردن آن نیز، به همان درجه محصول تحرک ضدانقلاب نظم نوینی و اسباب کشی سیاسی ناسیونالیسم و قوم پرستی کرد و سازمانها و احزاب آن از اردوگاه "فروپاشیده" شوروی و بلوک سرمایه داری دولتی، به اردوگاه و قطب باقیمانده از جهان دوقطبی پیشین است.

- اشاره کردید به اینکه پانیز سال ۱۳۴۸ مقطعی است که در آن تعدادی از روشنفکران انقلابی تصمیم گرفتند فعالیتهای خود را به شکل سازمان یافته ادامه بدهند و گفتید که روز ۲۶ بهمن سال ۱۳۵۷ روز اعلام وجود علنی کومه له بود. در صورت امکان آن تعداد از شخصیت های که در تصمیم گیریهای اولیه نقش داشتند را نام ببرید و در رابطه با نقش این شخصیت ها و نوع فعالیت در این دوره منظور سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ کمی بیشتر توضیح بدهید.



ایرج فرزاد: کسانی که در آن حرکت اولیه دخیل بودند، البته تا جایی که خاطره ام یاری میکند و امیدوارم کسی را از قلم نیاندازم، این افراد بودند:

فواد مصطفی سلطانی، محمد حسین کریمی، مصلح شیخ الاسلامی (ریبور)، ساعد وطندوست، حسین مرادبیگی، عبدالله مهدی، فاتح شیخ الاسلامی، عطا رستمی، صدیق کمانگر، شعیب زکریائی و من (ایرج فرزاد).

در آن دوره یعنی در پائیز سال ۱۳۴۸، غیر از ساعد وطندوست و فاتح شیخ و حسین مرادبیگی که قبل از ما فارغ التحصیل و یا شاغل بودند، بقیه مقیم تهران و کرج و در دانشگاه و مدرسه عالی دانشجو بودیم. محمدحسین کریمی دانشجوی دانشکده مهندسی کشاورزی کرج و عطا رستمی علاوه بر شغل معلمی به تحصیل در تهران مشغول بود.

به مهمترین "نوع" فعالیت ها در پاسخ به سوال اول قدری اشاره کرده ام. اما لازم میدانم برای روشن تر کردن جوانب دیگری از مساله به شرایط و اوضاعی که زمینه مادی و اجتماعی فعالیت های دوره مورد اشاره اند، اشاراتی داشته باشم. یکی اینکه محل تولد تقریبا اکثریت قریب به اتفاق آن جمع اولیه کردستان بود. و انس گرفتن کسانی که پیشینه و پیش زمینه های تفاهم بیشتری داشتند، مخصوصا برای "شهرستانی" هائی که به محیط بزرگتر و بسیار شهری تر و صنعتی تر و متنوع تر و در این مورد شهری مثل پایتخت ایران پا میگذارند، شاید ساده تر و فعالیت سیاسی آن هم از نوع خطرناک و ممنوعه آن از درجه امنیت بیشتری برخوردار باشد. این نوع "همبستگی" و اعتماد ناشی از مناسبات سنتی تر، فقط خاص و ویژه جمع ما نبود. در آن دوره زمانی در کوی دانشگاه تهران (واقع در خیابان امیرآباد شمالی)، تعدادی از سرمایه داران و متمولین برخی شهرستانها مثل کاشان، اصفهان و یزد برای دانشجویان همان شهرها ساختمان هائی را با هزینه خود بنا کرده بودند که به ساختمان دانشجویان "کاشی"، "اصفهان" و "یزدی" معروف بودند. جمع ما اگر از "عنایت" چنان سرمایه دارانی محروم مانده بود، اما پناه گرفتن زیر سایه مناسبات سنتی تر و شهرستانی را با کرایه کردن منازل و اطاقها بطور مشترک، دو و سه تا چهارنفره، جبران کرده بودیم و غیر از عبدالله مهدی که وضع مالی بهتری داشت و خانواده او سالها قبل در تهران اقامت گزیده بودند، بقیه ما

در مواجهه با زندگی جدید در شهر بزرگی چون تهران، راه دیگری جز اتکاء به آن پیشینه قدیمی تر نداشتیم. این فاکتور اجباری البته بعدها موضوع یک ارزیابی نادرست قرار گرفت به این معنی که "کرد" بودن تشکیل دهندگان جمع اولیه را مبنائی برای توصیف خمیر مایه اولیه ما به عنوان چپ "کردی" و در بهترین حالت "سوسیالیسم کردی" قرار بدهند. این توصیف به همان اندازه غلط است که بگوئیم جنبش مشروطه شناسنامه "ترکی" دارد و سوسیالیسم، بخاطر حکومت سوسیالیستی در گیلان، شمالی است و یا جریان و گرایش و تفکر فدائی، دانشکده فنی چی ها و یا پرچم برابری حقوقی انسانها، بخاطر انقلاب کبیر فرانسه، فرانسوی بوده اند. اما علیرغم هر پیشینه و سابقه و ریشه شهرستانی ما، این تهران و فضای سیاسی و اجتماعی و جدالهای درون کانونهای فکری موجود و فعال جهان در آن شهر بود که ما را به سوسیالیسم و فعالیت سوسیالیستی با هر تعبیر و روایتی کشاند. این زندگی در فضای موجودیت اجتماعی و در مقابل چشم ما، کارخانه های بزرگ و کارگران صنعتی و مناسبات بری از هر پیرایه ماقبل سرمایه داری و معضلات و پیچیدگیها و "تازگی" های آن مناسبات بود که ما را با فضای فکری و جنبشی متناظر با آن شرایط واقعی آشنا کرد و ما را به فکر ایجاد "حزب طبقه کارگر"، آنطور که از آثار لنین برگرفته بودیم، انداخت.

فاکتور دیگر وجود نسل پیش تر "دانشجویان کرد" بویژه در تهران بود. نسلی که با پا گذاشتن ما به دانشگاه در سالهای پایان تحصیلات خود بود و سوابق واقعی و عملی فعالیت در جنبش ناسیونالیستی کرد را داشتند. در میان آن نسل از جمله باید به "صلاح الدین مهدی"، برادر بزرگتر عبدالله مهدی اشاره کنم. پس از بازگشت ملامصفا بارزانی از شوروی به عراق و دعوت عبدالکریم قاسم از او و استقبال از او در بغداد، میانه او و ایل بارزانی با عبدالکریم قاسم به هم خورد و موجب رویدادی شد که به "انقلاب ایلول" در سال ۱۹۶۱ مشهور است. صلاح الدین مدتی سمت "منشی" ملامصطفی را داشته است اما با ایجاد شکاف بین بارزانی و طالبانی که از آن بعدها جنگ "جلالی-ملانی" سرآورد و به تناوب یکی از آن دو اردو، به حکومت بغداد و یا ایران در تقابل با دیگری پشت بستند، صلاح الدین مهدی به ایران بازگشت و امان نامه گرفت و به تحصیل در رشته حقوق دانشگاه تهران ادامه داد. با توجه به اینکه پدر آنها، یعنی رحمان آغا مهدی نیز که عضو کابینه "جمهوری مهاباد" بود و پس از شکست شبه حکومت و اعدام قاضی محمد، به تهران احضار شده و در آن شهر در دانشکده "الهیات" تدریس میکرد، این رابطه و پیشینه خانوادگی مهدی در جنبش ناسیونالیسم کرد، مادی تر تصویر میشود. درست در سالهای پایان تحصیلات صلاح الدین مهدی، جریان مسلحانه ماههای آخر سال ۱۳۴۶ و اوایل سال ۱۳۴۷ در میگردد. جریان از این قرار بود که رهبری جریان بارزانی در کردستان عراق کاملاً تحت سیطره رژیم شاه قرار گرفته بود و بنابراین تحمل هر مخالف "رژیم شاه" در قلمرو بارزانی به حداقل رسیده بود. ناچار کمیته ای از حزب دمکرات کردستان ایران، موسوم به "کمیته انقلابی" آن حزب، که به سرسپردگی رهبری حزب خود (احمد توفیق) به بارزانی معترض بودند و برای مصون ماندن از خطر تعقیب و ترور، مسلحانه به مناطق مرزی کردستان ایران بازگشتند. این حرکت البته بار دیگر اشتباه صلاح الدین مهدی را برای از سرگیری فعالیت سیاسی تحریک کرد. از شرح جزئیات این اتفاقات میگذرم. روشن بود که آن

حرکت در میان روشنفکران نسل پیشین تر ما توقعاتی طرح کرده بود. جمع ما که فاقد چنان پیشینه هائی بود، با توجه به مشغله هائی که به آن اشاره کردم، با "مشی مسلحانه" مرزبندی داشت و در مقابل به تئوری حزب و ساختن حزب در برابر آن رویداد روی آورده بود. بنابراین، این مساله و یا مهندسی این "ریشه" شکل گیری کومه له که گویا محصول "مبارزه مسلحانه" و یا بدیل "چپ" در برابر سیاست راست و دنباله روانه حزب دمکرات از بارزانی است، و یا اینکه "گرایش سوسیالیستی در جنبش کردستان" بوده است، به عنوان واقعیت تاریخی حقیقت ندارد. همین پیش زمینه آن نسل قدیمی تر و همین تفاسیر چپ و "سوسیالیستی" از ناسیونالیسم ممکن است دلایل و ریشه های انشقاقات کومه له پس از رویدادهای جنگ خلیج (جنگ بوش و متحدانش در سال ۱۹۹۱ و بمباران بغداد به بهانه حمله رژیم بعث به کویت) و به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق را در میدان آزمایش خونین "نظم نوین" توضیح بدهد و در مورد تاریخ کومه له پس از آن رویداد صدق کند، اما مطلقاً به ریشه های تشکیل جمع اولیه ای که من اوضاع و شرایط عروج آن را توضیح دادم، سرسوزنی ربط ندارند.

اجازه بدهید همینجا به موضع ناروا و غیر واقعی دیگری که وضعیت فعلی کومه له در دوران پس از جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ موجب "کشف" و حفاری آن شده است، اشاره کنم. و آن هم نگاه کردن به کومه له اولیه از موضع بحث های صفحه "بر سر دوراهی" مجله هفتگی اطلاعات دوره شاه و از موضع مشغله های "کاخ جوانان" همان دوران است. اینکه گویا کومه له به دلیل عقب ماندگی "فرهنگی"، شرایط و فرصت مناسب برای کسانی که تا آن دوره ها سمپات و یا عضو سازمان جوانان حزب "پان ایرانیست" بودند فراهم نکرد تا مشکل "موی بلند" و داشتن "دوست دختر" آنان را هضم کند! و این انتقاد را نه تنها در آن سالها طرح نکردند، بلکه در سال ۲۰۰۱ و در جریان سمینار "تاریخ شفاهی کومه له" خیلی صریح و البته حق بجانب مطرح کردند. نوارهای بحث همه شرکت کنندگان در این سمینار در سایت شخصی من قابل دسترس اند و میتوان از زبان صاحبان آن موضع به آن گوش داد). توقع در آن سالها از کومه له که به مشاور فرهنگی معدود جوانانی که تازه زندگی روستائی را پشت سر گذاشته و وارد اولین تجارب زندگی نه در تلاطم شهرهای بزرگ و میلیونی که در محدوده شهرستانهای کوچک شده بودند، قدری زیادی سانتی مانتال است. انتظار اینکه آن تشکیلات به مشاوران چنان کسانی برای رفع عقده ها و مشغله های درونی او مشغول شود، زیادی سطحی است. بدتر از آن پیچیدن توقع از کومه له برای هضم جوانکی خود روستازاده و با آن کمپلس ها، زیر عنوان بی اهمیت بودن کارگر و زن و کودک و پرولتاریای صنعتی و در عوض تا بخواهی دهاتی و دهقانی و ملی گرا و غیرمدرن، زیادی نجسپ و غیر منصفانه است. من به زمینه های واقعی سهل انگاری ها به "تئوری" و بویژه به روی آوری رهبری آن دوره "تشکیلات" به "مشی توده ای" و "از توده ها بیاموزیم" اشاره کردم. ایراد و انتقاد به آن گذشته را خود همان افراد در جریان پیوستن به پروژه حزب کمونیست و از آن جمله پشت سر گذاشتن آن حفره های "فرهنگی" را در متن بسیار عمیق تری عملی کردند و عملاً در همان مقطع و بویژه در کنگره دوم کومه له (فروردین ۱۳۶۰) راه را بر انتقادات نازل و ارزان این چنینی بستند. وضعیت کنونی



جریاناتی که اکنون تحت نام "کومه له" اموراتشان را میگذرانند، به نظر من کوچکترین حقانیتی به آن نوع انتقاد کاخ جوانانی و آنهم در پوشش ریاکارانه دفاع از کارگر و پرولتاریای صنعتی نمیدهد. در سالم بودن و صمیمانه بودن حاملین چنین مواضعی شک دارم.



واقعیت این بود که تمرکز بیشتر فعالیت ما بر کار در میان کارگران و حتی به شکل در پیش گرفتن زندگی کارگری سوق یافت. در ماههای قبل از دستگیری وسیع ما در پائیز سال ۵۳، تصمیم به در پیش گرفتن زندگی کارگری در مراکز صنعتی بزرگ گرفته شده بود. اما یک نکته دیگر را هم باید اضافه کنم: علاوه بر جهت گیری "کارگری"، همانطور که قبلا هم نوشتم، "مشی توده ای" و "کار در میان توده ها" و به تبع تاثیر پذیری از مائو و تزهای او، یکی از جهت گیری های دیگر ما در آن دوره نیز بود و این روند بویژه با دور شدن ما از سالهای اولیه تشکیل جمع ما، که در حقیقت مقدار زیادی عملا به معنی فاصله گرفتن ما از مطالعه و حتی تحقیر "کار روشنفکرانه" بود و در مقابل "پیوند با توده ها" پر رنگ شد، قوی تر هم میشد. از این نظر وقتی ما با جریان تشکیل "سازمان انقلابی حزب توده" آشنا شدیم و نشریات آنها را خواندیم، در آنها یک نیروی فی الحال متشکل و دارای نشریه دیده بودیم و ارزیابی ما آن بود که با آن سازمان سرانجام "متحد" خواهیم شد. سازمانی که در واقع حزب رنجبران از آن زاده شد و عاقبت آن را در برخورد به جمهوری اسلامی دیدیم. از آن پس، تحولات دوران انقلابی سال ۵۷ است که سرنوشت دیگری را برای آن جمع اولیه رقم میزند. اگر آن دوران انقلابی روی نمیدادند، و کومه له ادامه خطی خودش را طی میکرد، دیر یا زود با تناقضات خود دست به گریبان میشد و شاید به محافلی که به کار سوزنی و مخفی مشغول می ماندند، تبدیل میشد. اما رویدادهای پر تحول ۵۷ عملا اعضا و افراد سازنده کومه له را در موقعیتی قرار داد که با انتخاب آگاهانه و تصمیم خود آنها، کلا سرنوشت سیاسی

آن را از سازمان "هم خط" پیش تر خود، از بنیان و از نظر "سیاسی" متفاوت رقم زد. افراد آن جمع، همراه با سیل وسیعی از نیروهای جوان و کمونیست که به "کومه له" روی آورده بودند، قبل از اینکه جمهوری اسلامی قدرت را قبضه کند و قبل از اینکه اتخاذ "موضع" در قبال رژیم اسلامی به دامن شان پرتاب شود، خود عملاً در سیر مبارزه علیه رژیم شاه نه تنها شرکت کننده، که در موقعیت رهبری قرار گرفته بودند.

- از چه تاریخی و چگونه شد که کومه له فعالیت مسلحانه را در دستور کار خود قرار داد؟

ایرج فرزاد: تاریخ دقیق آن یادم نیست. اما "اسلحه" در کردستان و با توجه به سابقه طولانی تر مبارزه مسلحانه و "پیشمرگایه تی" یکی از داده های هر حزب سیاسی مدعی بود. علاوه بر این مساله ما برای مثال میدیدیم که نیروئی چون "قیاده موقت" و "مکتب قرآن" از طرف دولت جدید اسلامی دارند بشدت مسلح میشوند، بارها مزاحمت های مسلحانه این نیروها را برای رفقای ما و برای مردم دیده بودیم و خود در صحنه جدال های اجتماعی با آنها روبرو بودیم. کاملاً مشخص بود که بدون مسلح شدن ما و بدون مسلح کردن مردم طرفدار ما، صرفاً با "افشاگری" و "تبلیغ" نمیشد نظر احدی را بخود جلب کرد.



در دوره های اولیه تشکیل "اتحادیه دهقانان" مریوان، فعالیت عمدتاً بر تشکیل مجامع عمومی مردم متمرکز بود، اما همان فعالیت های "مسالمت آمیز" و "مدنی" بارها و بارها مورد تعرض نیروهای مسلح مکتب قرآن و قیاده موقت قرار گرفتند. اینکه نیروی رهبری اتحادیه دهقانان در جریان گشت های سیاسی خود برای تشکیل مجامع عمومی باید مسلح شود، یک عامل "دیگته" شده آن شرایط بود. از آن پس رهبری تشکیلات کومه له تصمیم به ایجاد مراکز آموزش نظامی گرفت و طی دوره هائی تعدادی از اعضا و کادرهای خود را آموزش نظامی داد. نه تنها قیاده موقت و مکتب قرآن تعرض مسلحانه میکردند، بلکه حزب دمکرات که به اقرار رهبران آن در دل تحولات انقلابی ۵۷، "درگوش گاو خوابیده بود"، خود فی الحال و بطور مسلحانه ابراز وجود سیاسی میکرد و در برخی نقاط مرزی حتی افراد مسلح خود را برای گرفتن "گمرک" بر سر پست گذاشته بود. متعاقباً در یک توطئه و بدون اینکه اجازه بدهند که مردم دخالت کنند، حزب دمکرات، راساً تمام سلاح و مهمات پادگان مهاباد را قبل از رویدادهای خونین نوروز ۵۸ سبندج، یعنی در روز ۳۰ بهمن ۵۷ تصاحب و مصادره کرده بود. حزب دمکرات که با دستیابی به این حجم بزرگ سلاح و

مهمات، به عنوان نیروئی که از "قافله" جا مانده بود، ولی دیگر در مقام "صاحب" دستاوردهای مبارزه مردم در شکل مسلح ظاهر شده بود، در عین اینکه آن ظرفیت را برای "سازش" با رژیم اسلامی در اولین روزهای پس از خلع سلاح پادگان مهاباد بکار گرفت، تهدیدات خود برای زهر چشم گرفتن از یک عده "ماجراجو" و "روشنفکر بیگانه با فرهنگ کردی" را آغاز کرد. هیچ راه دیگری جز پرقدرت شدن کومه له موجود نبود. رویدادهای نوروز ۵۸ و خلع سلاح پادگان ژاندارمری سنندج، این بار آشکارا با حمایت و شرکت مردم و فراخوان مستقیم رفقای کومه له، تناسب قوا را بر هم زد و همان جماعتی که به گفته تمسخر آمیز رهبری حزب دمکرات، با یک "قابلمه دلمه" همگی سیر میشدند، به یک نیروی پرقدرت تبدیل شدند که تمامی نیروهای ارتجاعی و مذهبی و از جمله حزب دمکرات و "شورای انقلاب اسلامی" تهران را هاج و واج کرد. کومه له دیگر فقط به جمع های کوچک مسلح و در محدوده اتحادیه دهقانان مریوان محدود نمانده بود. کومه له قلب مردم و قلب تمامی نیروهای مدافع سوسیالیسم و ادامه انقلاب را در سراسر ایران ربوده بود. شخصیت و سخنور برجسته این رویدادها رفیق عزیزمان "صدیق کمانگر" بود. صدیق توسط یک مزدور نفوذی در ۱۳ شهریور ۱۳۶۸ در یکی از اردوگاههای کومه له در کردستان عراق ترور شد.

- در جغرافیایی که کومه له فعالیت میکرد حزب دمکرات نیز مشغول به فعالیت بود و سابقه و تاریخ قدیمی تری از فعالیت متشکل و سازمانیافته را در کارنامه اش داشت. کومه له در دوره ای با این حزب وارد جنگ شد. چه عواملی موجب وقوع این جنگ شد؟



ایرج فرزاد: من در پاسخ به سوال قبل، تا حدودی به این مساله پرداختم. اما فاکتور مهمتری که به شروع جنگ از جانب حزب دمکرات علیه کومه له مربوط است، بحث "آزادی بیان" و "آزادی فعالیت سیاسی" بود. توضیح دادم که زمینه فعال مایشانی حزب دمکرات، از همان دوران مبارزه علیه رژیم شاه بسیار کم شده بود. در همان حال مردم کردستان، نه در ادامه سنتهای ناسیونالیستی و "پیشمرگایه تی"، که در متن یک تحول انقلابی به "سیاست" روی آورده بودند، سیاستی که نماینده و مظهر شفاف و علنی آن کومه له و سوسیالیسم و احترام کارگر و زحمتکش و حرمت زن و ستمدیدگان بود. در اولین اقدامات "ایذانی" و مسلحانه حزب دمکرات، جمع های کوچک و تک

افتاده رفقای ما در مناطق روستائی و مرزی ای که سنتا پایگاه حزب دمکرات بودند، بخاطر "تبلیغ" علیه حزب دمکرات، یا ترور شدند و یا مورد اذیت و آزار و کتک کاری قرار می‌گرفتند. معلوم بود که کومه له ای که پای تصویب یک برنامه کمونیستی رفته است و نیرویش را پشت تلاش برای تشکیل حزب کمونیست گذاشته است، نیروئی که تصمیم گرفته بود "زن کرد" را مسلح کند و در شهر و روستا مبشر پاره کردن سنتهای تحقیر و اهانت به زن را بگسلد، برای نفس موجودیت و حفظ حزب دمکرات در قالب سنتی، بسیار خطرناک بود. اولین اخطارها، با همین توجیهات شروع شد. که "پیشمرگان حزب دمکرات" چون "زحمتکش" اند، "نا آگاه" اند و "تحمل" افشاگری علیه سیاستهای حزب خود را ندارند و با "آزادی بیان" آن هم به "زن" و آن هم به "کمونیست" مساله دارند و ناچار دست به اسلحه می‌برند!! مساله برای حزب دمکرات این بود که کومه له رسماً اعلام کند و بپذیرد که حزب دمکرات "حزب اکثریت" مردم کردستان است و بپذیرد که از افشای سیاستهای حزب دمکرات دست بکشد. از همان روزهای اول، حزب دمکرات تلاش کرد که همان شیوه ای را که در جریان حمله و قتل و سربریدن رفقای سازمان پیکار در بوکان (۱۷ اسفند ۵۸) و خلع سلاح برخی از فدائیان اقلیت انجام داده بود، در مورد کومه له هم امتحان کند. کومه له ایستادگی کرد و هر تلاش را با تعرض متقابل پاسخ داد. از آن پس حزب دمکرات صراحتاً اعلام کرد که جنگ با کومه له را "سراسری" میکند. در این محاسبات بشدت دچار اشتباهات مهلک شدند و حزب دمکرات چند مقر و پایگاه اصلی خود را از دست داد و سرانجام کومه له از موضع قدرت و به پیشنهاد و توصیه منصور حکمت اعلام آتش بس یکجانبه کرد. به این ترتیب حزب دمکرات، برخلاف کردستان عراق نتوانست "کردستان" را به "حیاط خلوت" خود تبدیل کند. حزب دمکرات سرانجام در یک جنگ و در شکست در آن جنگ بناچار پذیرفت، آنگاه که یک سازمان کمونیستی قدرت دارد، و قابلیت جذب مردم به آرمانها و سیاستهای سوسیالیستی را دارد و آنها را با نیروی خود تضمین میکند، دیگر نمیتواند نماینده "اکثریت" مردم باشد. این پاسخگویی کمونیستها به جنگ طلبی حزب دمکرات، رابطه بسیار بهم فشرده بین "تنوری" و "قدرت" و "نیرو" را برجسته و معنی کرد. آیا شما فکر میکنید که "میلیتانت" ترین ادعا یعنی اینکه کومه له مدافع "گرایش سوسیالیستی" در "جنبش کردستان" است، حقیقت تاریخی دارد؟



ایرج فرزاد: من در پاسخ به سوالات قبل، تا حدود زیادی به این سوال پاسخ داده ام، اما لازم میدانم جوانب دیگری را باز کنم. خود سوال یعنی پیش فرض گرفتن یک حرکت نامتعیین و تا حدی موهوم تحت عنوان "جنبش کردستان" دلیلی بر منافع سیاسی زمینی تری از جانب جریاناتی است که کومه له را به عنوان "گرایش سوسیالیستی" همان پدیده غیر واقعی تعریف کرده اند. بعلاوه:

۱. من شرایط اجتماعی شکل گیری جمع روشنفکران انقلابی در سال ۱۳۴۸ را توضیح دادم و بزعم خود مستدل کردم که زندگی در تهران و درگیر شدن با مسائل پیچیده جامعه سرمایه داری ایران در آن سالها (که پروسه "اصلاحات ارضی" را از سرگذرانده بود)، انعکاس گرایشهای مختلف سیاسی و جدال کانونهای فکری جهانی تر، از جمله مسائل جامعه ایران، در شهرهای بزرگ و از جمله در تهران و نه "جنبش کردستان"؛ زمینه های مادی و فکری شکل گیری ما بودند. بعلاوه دستگیر شدن اکثر "بنیانگذاران" (اگر مجاز باشم چنین تعبیری بکار ببرم، چرا که تعداد دیگری بطور پیوسته تری به آن جمع پیوستند و جمع اولیه با همان ترکیب در سالهای بعد منسجم و یکدست باقی ماند) از ترکیب همان جمع اولیه در پائیز سال ۵۳ (فواد مصطفی سلطانی، شعیب زکریائی، عبدالله مهدی و من که در زندانهای تهران بودیم و حسین مرادیگی در زندان اصفهان بعلاوه جمع دیگری از رفقای ما طی همان سالها) ما را با "زندانیان سیاسی" و خطوط فکری و گرایشهای موجود و مطرح در میان آنها بیشتر آشنا کرد. همه، از بازجوهای ساواک گرفته تا زندانیان سیاسی و هم بندها، ما را به عنوان کسانی که از طریق ایجاد تشکل و شبکه های کمونیستی، "اقدام علیه امنیت کشور" کرده ایم؛ و یا به عنوان "سیاسی کار" در تقابل با پیروان جریان چریکی، یعنی "نظامی کار" میشناختند و نه مفهومی که مطلقاً آن وقت وجود خارجی نداشت یعنی: فعالان "جنبش کردستان". در مورد جریان مسلحانه سال ۴۶ - ۴۷ هم که توضیح کافی دادم. بنابراین بحث از گرایش راست و یا چپ یک پدیده موهوم و غیر طبقاتی، که تازه در شرایط دیگری چنان طرح میشود که پنداری واژه و اصطلاحاتی در فرهنگ سیاسی و یا اقتصاد سیاسی و یک داده پذیرفته شده است، تناقض در خود است.

۲. بکار بردن اصطلاح و مفهوم "جنبش کردستان"، اگر سالها بطور غیرانتقادی و بشیوه خودبخودی در متون "چپ" ایران و در ادبیات کومه له نیز باب بود و با اغماض با مفهوم مورد استفاده سوسیالیسم خلقی، یعنی "جنبش خلق کرد" مترادف قرار داده می شد، اما، تا جایی که یادم باشد، در بحبوحه جنگ با حزب دمکرات بطور فکر شده تر مطرح و فعال شد. در تبیینی که برخی از رهبری وقت کومه له (به نام کمیته رهبری) از آن جنگ ارائه داد، تحلیل آن بود که آن جنگ بر سر "هژمونی" بر "جنبش انقلابی کردستان" بین کومه له و حزب دمکرات روی داده است. هم آن تحلیل و هم بویژه مفهوم "جنبش کردستان" مورد یک نقد صمیمانه، اما موشکافانه و بسیار سیاسی و البته بی تعارف قرار گرفت. در این زمینه خوانندگان را به بحث و جدل مهمی که پیرامون آن جنگ و ریشه های آن در رهبری کومه له و اتفاقاً بر سر بکار بردن "جنبش کردستان" درگرفت، جلب میکنم. لینک به آن نوشته را اینجا وارد میکنم:

<http://hekmat.public-archive.net/fa/html۳۵۴۰>



منصور حکمت - شهریور ۱۳۶۲ کردستان

۳. پس از جنگ خلیج و به قدرت رسیدن جریانات ناسیونالیست کرد در کردستان عراق، تعریف کردن هویت کومه له به عنوان "گرایش سوسیالیستی" و یا "نیرو و بازوی سوسیالیستی" در "جنبش کردستان" دیگر با انتقاد و یا مقاومت از "درون" مواجه نبود. "عادی" شدن کاربرد چنان تعبیری از هویت سیاسی کومه له دیگر به منافع بسیار زمینی تری مربوط است که زندگی سیاسی در همجواری و حتی در سایه احزاب ناسیونالیست به قدرت رسیده را طی بیش از بیست سال، توجیه و توضیح می‌دهد. من اینجا وارد این مساله نمیشوم که از نظر "دیپلوماسی" و برقراری روابط و مناسبات و یا دریافت کمک مالی از احزاب و دولتها، یک سازمان و یک حزب تا چه اندازه اصول و پرنسیپ های شفاف و علنی را اجرا و یا نقض کرده است و یا اینکه اصولا دارای موازین مکتوب و اعلام شده ای در این مورد هست یا نه. بحث من در مورد یک "بازبینی" در تعریف جایگاه و هویت سیاسی یک پدیده دارای تاریخ و تندبیچ های معین و قابل ارزیابی و تحلیل است. بحث من این است که در دنیای واقعی، این مقطع متاخر بیش از بیست ساله، به ماهیت "سوسیالیستی" کومه له و شناسنامه ضدناسیونالیستی آن، دیگر بطور قطع پیوستگی تاریخی با دورانها و تندبیچها و تصمیم گیریهای خلاف جریانی دوران های قبلی را از دست داده است. در چنین شرایط و اوضاع و احوال، تعریف کومه له که گویا از روز ازل به عنوان سازمانی "سوسیالیستی" و برای "رفع ستم ملی" برپا شده بود، انگار یک پیش فرض توافق شده و "مقدر" است که با آن سازمان به خاطر فعالیت در "کردستان"، زاده و بر پیشانی آن حک شده است. در نتیجه بطور فشرده در پاسخ به سوال باید یک بار دیگر تاکید کنم که تعلق کومه له به "جنبش کردستان" و تعریف از آن سازمان به عنوان "جناح چپ" جنبش ملی حقیقت تاریخی ندارد. و بنابراین انتقاد از نواقص و کمبودهای "کومه له" با پذیرفتن این پیش فرض و پیشداوری نیز به همان اندازه غیر تاریخی و ضد حقیقت تاریخی است. و بالاخره، از آنجا که یکی از مهمترین مقاطع تاریخ کومه له، تصمیم به پذیرفتن صحت مواضع اتحاد مبارزان کمونیست و مارکسیسم انقلابی و پیوستن به پروژه حزب کمونیست ایران و چگونگی و چرایی این مساله است، واز آنجا که بزرگترین جعلیات و روایات و قلب واقعیات اتفاقا در همین مورد صورت گرفته است، رجوع به اسناد و

جزئیات فاکت‌های این مقطع و مبنای چنان تصمیمات شجاعانه و سرنوشت ساز، بسیار روشن‌گر است. لینک ضمیمه، متن پیاده شده سخنان منصور حکمت در سمینار "تاریخ شفاهی کومه له" در انجمن مارکس لندن در ژانویه ۲۰۰۱ است. در این سمینار علاوه بر منصور حکمت و حسین مرادبیگی، من هم از اعضای پانل بودم. لینک به تاریخ شفاهی کومه له:

<http://www.iraj-farzad.com/post/159.html>